



Allamah Tabātabā'ī's Dealing with Mujmal Verses in Almīzān

Azadeh Abbasi¹ 

1. Associate Professor, Department of Qur'an and Hadith Sciences, Faculty of Qu'an, University of Quran and Hadith, Tehran, Iran. Email: abbasi.a@qhu.ac.ir

Abstract

The concepts of Mujmal (ambiguous) and Mobayyan (explicit) are of important topics in Qur'anic sciences, Arabic literature, and principles of Fiqh, attention to which plays a key role in understanding Qur'anic verses. According to rereading the ancient sources, the existence of some factors in a phrase may lead to *ijmāl* (ambiguity) in speech. Also, the exact understanding of a text requires the disambiguation of the phrase which usually occurs with the help of *mobayyin* (explicator). Commentators deal with ambiguous verses differently based on their specific exegetical method, among whom the ideas and attitude of Allamah Tabātabā'ī, the famous contemporary commentator who revived the Qur'an-by-Qur'an exegetical method, are more importantly considered. Using a descriptive-analytical method based on the contents of the Commentary of Al-Mīzān, this research aims to examine how Allamah has dealt with verses wherein there is a cause of ambiguity. Allamah seems to have had a unique method for dealing with such verses.

Keywords: Mujmal, Mubayyan, Allamah Tabātabā'ī, Al-Mīzān, Exegetical Method.

Cite this article: Abbasi, A. (2024). Allamah Tabātabā'ī's Dealing with Mujmal Verses in Almīzān. *Quranic Researches and Tradition*, 56 (2), 495-509. (in Persian)

Publisher: University of Tehran Press.

© The Author(s).

DOI: <https://doi.org/10.22059/jqst.2024.345661.670035>



Article Type: Research Paper

Received: 23-Jul-2022

Received in revised form: 9-Apr-2023

Accepted: 2-Jan-2024

Published online: 18-Mar-2024



چگونگی مواجهه علامه طباطبایی (ره) با آیات مجمل در «المیزان»

آزاده عباسی^۱

۱. دانشیار، گروه قرآن، دانشکده قرآن، دانشگاه قرآن و حدیث، تهران، ایران. رایانامه: abbasi.a@qhu.ac.ir

چکیده

مقوله مجمل و مبین از جمله مباحث مهم در علوم قرآن، ادبیات عرب و اصول فقه است که توجه به آن در فهم آیات قرآن سهم به‌سزایی دارد. بازخوانی منابع کهن حکایت از آن دارد که وجود عواملی چند در یک عبارت می‌تواند زمینه‌ساز اجمال در کلام باشد؛ فهم دقیق یک متن، نیازمند خروج عبارت از ابهام است که معمولاً با بهره‌گیری از مبین‌ها اتفاق می‌افتد. چگونگی مواجهه هر یک از مفسرین با آیات مجمل بر اساس شیوه تفسیری آن‌ها متفاوت است؛ در این میان اندیشه‌ها و نیز نحوه مواجهه علامه طباطبایی به‌عنوان مفسر شهیر معاصر و احیاگر روش تفسیری قرآن به قرآن، دارای اهمیت ویژه‌ای است. پژوهش حاضر در تلاش است با تکیه بر روش توصیفی - تحلیلی مبتنی بر داده‌های محتوایی تفسیر المیزان به این مهم دست یابد که علامه با آیاتی که در آن‌ها یکی از اسباب اجمال وجود دارد، چگونه برخورد داشته‌اند. به نظر می‌رسد علامه در مواجهه با آیات مجمل شیوه‌ای منحصر به فرد دارند.

کلیدواژه‌ها: المیزان، شیوه تفسیری، علامه طباطبایی، مبین، مجمل.

استناد: عباسی، آزاده (۱۴۰۲). چگونگی مواجهه علامه طباطبایی (ره) با آیات مجمل در «المیزان». پژوهش‌های قرآن و حدیث، ۵۶ (۲)، ۴۹۵-۵۰۹.

نوع مقاله: علمی-پژوهشی

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران

دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۰۱

© نویسندگان

بازنگری: ۱۴۰۲/۰۱/۲۰ DOI: <https://doi.org/10.22059/jqst.2024.345661.670035>

پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۱۲

انتشار: ۱۴۰۲/۱۲/۲۸



مقدمه و بیان مسئله

قرآن به‌عنوان معجزه جاویدان پیامبر اکرم (ص)، به دلیل داشتن عمق و ژرفای شگرف مشتمل بر معارف، فواید و مقاصد نامتناهی است. این مجموعه با منشأی وحیانی شامل برخی آیات و کلماتی است که دارای نوعی ابهام در انتقال معنا بوده و به‌صورت مجمل مطرح شده‌است؛ باید توجه داشت که این شیوه بیان مطالب منافاتی با همگانی بودن فهم قرآن ندارد؛ چه اینکه آیات «مجمل» آیاتی هستند که تنها از دلالت روشنی برخوردار نیستند و برای فهم حقیقت مراد آیه و درک صحیح آن باید از «مبین‌ها» استفاده شود.

مقوله اجمال و تبیین یکی از مباحث مهم در اصول فقه، علوم قرآن و ادبیات عرب به‌شمار می‌آید؛ به این معنا که افزون بر مباحث علوم قرآنی، در مباحث اصول فقه و ذیل بحث «الفاظ» نیز موضوع اجمال و تبیین مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته‌است. گستره پهناور بحث مجمل و مبین و نیز تأثیر آن بر فهم دقیق آیات موجب می‌شود که دیدگاه یک مفسر و چگونگی تلاش او برای تبیین آیات مجمل حائز اهمیت باشد.

جایگاه علامه طباطبایی به‌عنوان یکی از مفسرین معاصر در تفسیر قرآن، بر کسی پوشیده نیست. ایشان ذیل بحث محکم و متشابه نکاتی را نیز در خصوص تعریف و توصیف اصطلاح مجمل بیان می‌کنند. وی در تعریف «مجمل» می‌نویسد: «اجمال عبارت است از اینکه لفظی که معنایش چند جهت دارد، طوری ادا شود که شنونده نفهمد مقصود گوینده کدام جهت معنا است و همین باعث سرگردانی مخاطب و یا شنونده شود و نتواند مراد گوینده را تشخیص دهد؛ بنای اهل زبان در ظرف تفهیم و تفهیم بر این قرار گرفته که از این‌گونه الفاظ پیروی نکنند و هر لفظی که چنین وضعی را دارد، جزء الفاظ بی‌معنا به‌حساب آورند». علامه در ادامه توضیح می‌دهد که در مقام حکم، وضعیت چنین است که «سرانجام و بعد از رفع اجمال، به لفظ مجمل عمل می‌شود نه مبین» (طباطبایی، ۳/۳۷).

حال با توجه به اهمیت و جایگاه بحث «مجمل و مبین» در فهم آیات قرآن، و نیز با عنایت به تعریفی که علامه از اصطلاح «مجمل» ارائه نموده‌اند، پژوهش پیش‌رو به دنبال دستیابی به شیوه تفسیری علامه در خصوص این نوع از آیات است. این پژوهش با رصد شیوه تفسیری ایشان می‌کوشد تا مواجهه وی را با آیات مجمل بررسی و چگونگی آن را بیان کند. به دیگر سخن پژوهش حاضر با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی مبتنی بر تحلیل داده‌های موجود در تفسیرالمیزان، درصدد پاسخگویی به این پرسش است که به‌طورکلی شیوه برخورد علامه با آیات مجمل چگونه بوده‌است؟ آیا ایشان به صراحت بر مجمل بودن آیات تأکید نموده و در پی این تصریح به‌صورت مستقیم مبین‌ها را معرفی می‌نمایند و در نتیجه با این طریق آیات را از اجمال خارج می‌کنند؟ یا اینکه در برخورد با آیات مجمل از شیوه‌ای ویژه تبعیت کرده و با کاربرد روشی منحصر به فرد به این نوع آیات و کلمات می‌پردازند؟ در صورتی که چنین روشی وجود داشته باشد، روش انحصاری احتمالی کدام است؟ بدیهی

است تبیین روش علامه طباطبایی در مواجهه با آیات مجمل، می‌تواند زوایای جدیدی از چگونگی روش تفسیری ایشان را نیز آشکار سازد.

با توجه به گستردگی عوامل و اسباب «اجمال»، چنین جستاری به جهت وجود بسامدهای پرتعداد برای هریک از عوامل قابلیت آنرا دارد تا به صورت پژوهش‌هایی مجزا شیوه مواجهه علامه با آیات مجمل را بازبینی نماید؛ مع الوصف پژوهش حاضر سعی دارد به جهت دستیابی به رهیافتی کلان‌نگر، به صورتی تجمیعی عوامل اجمال را مورد مذاقه قرار دهد و در هر مورد به ذکر نمونه‌هایی بسنده نماید.

پیشینه

در یادکرد از سابقه این پژوهش می‌توان به مقاله «کاوشی نو درباره مجمل در قرآن»، نگارش فاطمه مولوی اشاره نمود که به طور اختصاصی به چنین موضوعی پرداخته است. مقاله دیگر «اجمال و تبیین در روایات»، نوشته مجید معارف است که در شماره ۶۵ مجله مطالعات اسلامی در سال ۸۳ به چاپ رسیده و محور اصلی این پژوهش بر روایات متمرکز است. مقاله «بررسی آراء سیوطی در اجمال و تبیین آیات قرآن با محوریت اندیشه‌های علامه طباطبایی (ره)»، پژوهش دیگری است که به قلم فتحیه فتاحی‌زاده و فاطمه حبیبی نوشته شده و سال ۱۳۹۵ در شماره ۲۹ مجله تحقیقات علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهرا (س) چاپ شده است. این مقاله نیز بیشتر به بررسی تطبیقی آراء سیوطی با علامه طباطبایی پرداخته است. به نظر می‌رسد پژوهش مستقل و متمرکزی در خصوص نحوه مواجهه علامه با آیات مجمل انجام نشده باشد.

۱. شناسایی مفهوم «مجمّل»

در ادامه، مفهوم مجمل در حوزه‌های مختلف زبانی هم‌چون جنبه لغوی و اصطلاحی مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

۱-۱. شناسایی واژگانی «مجمّل»

در گام نخست بایسته است که واژه مجمل از نظر لغوی و اصطلاحی مورد بررسی قرار گرفته و سیر تطور معنایی این واژه تبیین گردد.

معاجم نخستین مثل معجم العین خلیل بن احمد فراهیدی ذیل مصدر (ج م ل)، تنها به معنای لغوی جمال و جمیل پرداخته و به «أجملت» در بحث حساب و کلام اشاره نموده است (فراهیدی، ۱۴۱/۶). ابن درید در «الجمهرة» علاوه بر پرداختن به معنای جمال و جمیل و غیره می‌نویسد: «وأجملتُ الشيء إجمالاً، إذا جمعته عن تفرقه؛ و أكثر ما يُستعمل ذلك في الكلام الموجز، يقال: أجمل فلان الجواب» (ابن درید، ۴۹۱/۱). ملاحظه می‌شود که صاحب جمهرة اللغة معتقد است اجمال یعنی گرد آمدن از پس تفرقه و غالباً در کلام موجز و خلاصه و فشرده استعمال می‌شود. به نظر می‌رسد نخستین گام در خصوص اطلاق مجمل به کلام موجز، در این معجم آمده باشد. بعد از ابن درید،

أزهری در تهذیب اللغة آورده است: «یقال: أجملت له الحساب و الكلام؛ و قال الله: لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَیْهِ الْقُرْآنُ جَمَلَةً وَاحِدَةً» (ازهری، ۷۴/۱۱). پژوهش‌ها نشان می‌دهد بعد از ازهری، صاحب‌بن‌عباد در المحيط الأعظم به مفهوم جمع کردن در معنای اجمال اشاره کرده است (صاحب بن‌عباد، ۱۲۲/۷). جوهری نیز برخلاف لغویان پیش از خود به مفهوم کثرت اشاره دارد، در نگاه او چنین به نظر می‌آید که معنای اجمال مخالف با کثرت است و اختصار را می‌رساند (جوهری، ۱۶۶۱/۴). ابن‌فارس همانند صاحب «جمهره اللغة» علاوه بر استناد به آیه ۳۲ سوره فرقان توضیح می‌دهد که مجمل به مفهوم جمع و اختصار می‌باشد (ابن‌فارس، ۳۲۱/۱). مضاف بر این، ابن‌فارس در مجمل اللغة به دلالت دیگری اشاره می‌کند و آن معنای حصول و جمع است (ابن‌فارس، ۱۹۸). در این راستا آنچه زمخشری در «اساس البلاغة» در توضیح دلالت واژه به متضادهای آن یعنی تفصیل و تبیین پرداخته و می‌گوید: «وأجمل الحساب والكلام ثم فصله وبيّنه» (زمخشری، ۱۴۸/۱ و ۱۴۹).

دقت در اندیشه لغت‌شناسان کهن این مسئله را روشن می‌سازد که واژه «مجمّل» یک سیر تطور معنایی را طی کرده است. بعدها ابن‌منظور این مسیر تطور را بدون افزودن نکته‌ای جدید در لسان العرب در خصوص واژه مجمل چنین آورده است: «اجمال در امری یعنی جمع کردن و مانع شدن از تفرقه در آن مسئله» (ابن‌منظور، ۱۲۳/۱۱). پس از ابن‌منظور، فیروزآبادی نیز همان کلام را تکرار می‌کند (رک: فیروزآبادی، ۴۸۰/۳). بعد از فیروزآبادی، فیومی برای مفهوم «اجمال» به معنای مخالف آن استناد کرده، به غیرمفصل بودن آن اشاره نموده است (الفیومی، بی‌تا، ۱۱۰/۲). در ادامه زبیدی توضیح را به عنوان شاخصی برای تشخیص یک مجمل عنوان کرده است. او می‌گوید: «مجمّل کلامی است که نیاز به توضیح دارد» (زبیدی، ۱۱۸/۱۴).

افزون بر آنچه ذکر شد راغب اصفهانی درباره واژه مجمل چونان فیومی به متضاد آن اشاره دارد که مجمل هم یعنی حساسی که تفصیل داده نشده یا سخنی که با شرح و تفصیل بیان نشده است. «حقیقت مجمل فراگیری و مشتمل بودن اشیاء زیادی است که خلاصه و از هم تفکیک نشده است» (راغب اصفهانی، ۲۰۳).

در این راستا طریحی در مجمع‌البحرین علی‌رغم به کارگیری متضاد کلمه برای توضیح معنا، از آن بهره‌ای معکوس می‌گیرد و چنین تعریفی را ارائه می‌دهد که منظور از مجمل همان «برگرداندن از تفصیل به خلاصه» است (طریحی، ۳۴۱/۵). وی در ادامه به این مطلب نیز اشاره می‌کند که مجمل در قرآن و یا غیر آن، خلاف مبین است (طریحی، ۳۴۱/۵).

از قرن دهم به بعد، معنای اصطلاحی واژه مجمل در بین لغویون رواج بیشتری یافته و عمدتاً بر تکرار اندیشه‌های پیشینیان استوار است. شایان توجه است که از قرن ۱۱ به بعد رویکرد جدیدی در خصوص واژظ «مجمّل» و معنی اصطلاحی آن دیده می‌شود؛ چنان‌که در کلیات ابوالبقاء علاوه بر تعریف اجمال در کلام (ابوالبقاء، ۸۴۶/۱)، به دلالت مبهم در واژه مجمل نیز اشاره کرده است (ابوالبقاء، ۴۲/۱).

۲-۱. اصطلاح «مجمّل» در علوم قرآنی

در این بخش سعی می‌شود دیدگاه‌ها و توجهات اندیشمندان علوم قرآنی به ترتیب زمان وفات آن‌ها مورد مذاق قرار بگیرد؛ به نظر می‌رسد باقلانی اولین فرد در میان اندیشمندان علوم قرآنی است که نخستین بار (وفات: ۴۰۳) در نکت الانتصار لنقل القرآن به واژه مجمل اشاره کرده است (رک: باقلانی، ۳۶۱/۱). سید مرتضی (وفات: ۴۳۶) در کتاب الموضح عن جهة اعجاز القرآن ذیل بحث حدوث و قدم قرآن توضیح می‌دهد که مراد از لفظ «مجمّل»، لفظی است که نیاز به تفسیر و تفصیل دارد (سیدمرتضی، ۱۳۱). ابن‌قیم جوزیه (وفات: ۵۷۱) در مورد اصطلاح «مجمّل» توضیحی دقیق ارائه کرده و می‌نویسد: «مجمّل، کلامی است که به بسط و تبیین نیاز دارد (ابن‌قیم جوزیه، ۲۲۳). افزون بر موارد یاد شده ابن‌جوزی (وفات: ۵۹۷) در فنون الأفتان به اصطلاح «مجمّل» اشاره کرده و در وصف آیات قرآن می‌نویسد: «برخی آیات قرآن مجمل است که اندیشه‌ها را به فکر فرو می‌برد و برخی مفصل که در آن‌ها برداشت‌های ناصواب روی نمی‌دهد» (ابن‌جوزی، ۳۱).

چنان‌که ملاحظه می‌شود اندیشه‌ورزان علوم قرآنی در سده‌های گوناگون به بحث در خصوص مجمل و مبین پرداخته‌اند؛ این بحث‌ها معمولاً ذیل مباحث دیگر بوده‌است و به‌صورت مستقل به آن پرداخته نشده‌است. اما به‌نظر می‌رسد سیوطی (وفات: ۹۱۱) نخستین کسی است که بحث مجمل و مبین را به‌عنوان بحثی مستقل مطرح کرده و به گونه‌ای می‌توان گفت که فصل ۴۳ از کتابش را به آن اختصاص داده‌است (سیوطی، ۱۸۲/۱). او معتقد است که مجمل کلامی است که دلالت آن واضح و آشکار نباشد.

۳-۱. اسباب و عوامل اجمال

بررسی‌ها حکایت از آن دارد که اغلب دانشمندی که به تعریف مجمل و مبین پرداخته‌اند از اسباب و عوامل اجمال نیز سخن گفته‌اند. چنان‌که سیوطی در الاتقان به مواردی همچون اشتراک لفظی، حذف، اختلاف مرجع ضمیر، محتمل بودن عطف یا استیناف، غرابت در لفظ، قلت استعمال در زمان پس از عصر نزول، تقدیم و تأخیر، و قلب منقول به متابه اسباب و عوامل اجمال اشاره می‌کند (سیوطی، ۳۷/۲). به جز سیوطی دیگرانی همانند مظفر (وفات: ۱۳۸۳) نیز در کتاب اصول الفقه خود مواردی همچون اشتراک لفظی، مجاز، عدم شناسایی مرجع ضمیر و یا اراده مجمل‌گویی متکلم را به‌عنوان اسباب و عوامل اجمال ذکر می‌کند. وقوع هریک از این عوامل در کلام باعث ایجاد اجمال و ابهام سخن می‌شود.

۲. بررسی سازوکار علامه طباطبایی

در ادامه، از پس تعریف اجمال و عوامل موجد اجمال و ابهام در کلام، تلاش می‌شود تا نحوه مواجهه علامه با آیاتی که مجمل نامیده می‌شود، بررسی گردد. برای دست‌یافتن به این مهم، هریک از عوامل

اجمال به تفکیک بیان می‌شود و با یادآوری آیاتی که می‌توان آن‌ها را به‌عنوان شاهد مثال معرفی کرد، روند مواجهه علامه با آیات مجمل ملاحظه خواهد شد. به این ترتیب برآیند کلی مطالعه نمونه‌های گوناگون می‌تواند کلیات صورت‌بندی شده‌ای از مواجهه این مفسر بزرگ با آیات مجمل را به نمایش بگذارد.

۱-۲. اشتراک لفظی

مشترک لفظی در خصوص واژه‌ای به‌کار می‌رود که لفظی واحد دارای معانی متعدد باشد؛ چنان‌که سیبویه و برخی دیگر از اندیشمندان درباره آن تأکید کرده‌اند که برای فهم دقیق معنا رفع ابهام ضرورت دارد (سیوطی، ۲۹۲-۳۰۵). از این رو آیاتی که در آن واژه‌ای به‌کار رفته‌است که مشترک لفظی محسوب می‌شود، دارای نوعی اجمال است.

به نظر می‌رسد آیاتی که دارای چنین خصوصیتی هستند؛ یعنی لفظ مشترکی در آن‌ها به‌کار رفته‌است، درحالی‌که می‌تواند واجد معانی متعدد باشد، برای علامه محل بحث بوده و ایشان با تمرکز روی آن واژه، سعی در رفع ابهام از آیه دارد. برای نمونه علامه ذیل آیه: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ...» [المائدة: ۹۰]، می‌فرماید: «واژه «أزلام» لفظی مشترک است که دو معنا دارد؛ که چون در خود آیه قرینه‌ای بر تعیین یکی از آن دو نیست، تعیین مراد از آن منوط به دلیل خارج و روایت است؛ خوشبختانه روایات زیادی از ناحیه ائمه اهل بیت (ع) داریم که همه دلالت دارند بر اینکه مراد از «أزلام» همان قمار است نه «تقال»! و آن روایاتی است که در باب استخاره با تسبیح و غیر آن در مواقع حیرت و سرگردانی وارد شده‌است، و وقتی «تقال» جایز شد متعیناً «أزلام» به همان معنای قمار خواهد بود» (طباطبایی، ۱۱۶/۶). چنان‌که ملاحظه می‌شود علامه در مقام تبیین آیه در مورد واژه مجمل «أزلام» توضیحاتی ارائه می‌کنند، درحالی‌که ایشان هیچ‌گونه اشاره‌ای به مسئله مجمل بودن آیه یا مبین و آشکارگی آن ندارد، اگر چه در عمل به رفع اجمال می‌پردازند؛ چگونگی مواجهه و عملکرد علامه در مسیر فهم این آیه، خود قرینه‌ای مهم برای دست یافتن به این حقیقت است که علامه آیه را به‌عنوان مجمل در نظر گرفته و در صدد رفع ابهام از آن برآمده‌است.

علامه طباطبایی در موارد دیگری هم‌چون آیه ۱۱۲ سوره نساء و آیه ۶ سوره مائده برای تبیین آیه و رفع اجمال از آن به علت اشتراک لفظی، همین شیوه را به‌کار برده‌اند. به دیگر سخن ایشان، در عمل و به‌هنگام تفسیر، آیه را مشتمل بر مشترک لفظی دانسته و از آنجا که مشترک لفظی یکی از عوامل ایجاد اجمال است، درصدد رفع ابهام موجود بر می‌آید. البته این مهم با استناد به روایتی که در حقیقت نمادی از «مبین» می‌باشد، روی داده‌است و علامه به دلیل شیوه خاص تفسیری خود صرفاً آیه را با استناد به سایر آیات و یا استفاده از روایت از اجمال خارج می‌کنند.

۲-۲. حذف

اندیشمندان معتقدند رخداد حذف در سخن و عدم ذکر کلمه یا حرفی، موجب تحقق اجمال در کلام شده و معنا در ابهام قرار می‌گیرد. بنابراین آیاتی که حذف کلمه‌ای در آن‌ها رخ داده باشد دارای نوعی اجمال می‌باشند. به نظر می‌رسد علامه سعی دارد از آیاتی که چنین ویژگی‌ای دارند؛ یعنی حذف لفظی در آن‌ها روی داده‌است، با به‌کارگیری شیوه و راهکار پیش گفته یعنی با تمرکز روی آن واژه، ابهام‌زدایی کند.

برای نمونه علامه ذیل آیه «وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ» [النساء: ۱۲۷] می‌نویسند: «حرف جرّی در تقدیر است؛ چون ماده «رغب» با حرف جر متعدی می‌شود. این حرف جر یا حرف «فی» است که در این صورت رغب به معنای میل و علاقه‌است؛ یا می‌تواند حرف «عن» باشد که در این صورت رغب به معنای نفرت است» (طباطبایی، ۹۹/۵). چنین به نظر می‌آید که در عبارت «وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ»، حذف حرفی، سبب اجمال شده و درک معنای آیه را در نزد مخاطب با اختلال مواجه کرده‌است. علامه طباطبایی ذیل این آیه تبیین می‌کنند حرف جر محذوف در عبارت «وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ» لفظ «عن» است و نه لفظ «فی»! چون آیه در صدد بیان این نکته‌است که مخاطب از ازدواج و هم‌خوابگی با آن زنان نفرت دارد و تقدیر «عن» با اشاره به محرومیت آن زنان که جمله: «لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ» بر آن دلالت دارد و همچنین جمله بعدی که می‌فرماید: «وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوَالِدَانِ» مناسب‌تر است تا اینکه حرف جر محذوف را «فی» در نظر بگیریم.

چنان‌که ملاحظه می‌شود علامه در صدد رفع ابهام و اجمال آیه مذکور برآمده و در این راستا از سایر آیات به‌عنوان «مبین» بهره‌جسته‌است. این درحالی‌است که ایشان به صراحت سخنی از مجمل بودن آیه به میان نیاورده‌است، اما در حوزه متدولوژی و روش‌شناسی می‌توان گفت که آن مفسر صرفاً با تکیه بر سایر آیات و یا در برخی موارد با استفاده از روایت، تفسیر آیه را بیان می‌کنند.

این شیوه در آیات دیگری همچون ۱۸۲ بقره؛ ۲۳۶ بقره؛ ۳۵ آل عمران و نیز آیات متعدد دیگری از همین مقوله که در آن‌ها با محذوفاتی مواجهیم، بازتکرار شده‌است. این نوع عملکرد در مواجهه با آیاتی که در آن‌ها محذوفی وجود دارد، دقیقاً همانند نحوه عملکردی است که در آیات دارای لفظ مشترک روی داده‌است.

۲-۳. اختلاف مرجع ضمیر

یکی دیگر از مواردی که موجب می‌شود آیه‌ای در شمار آیات مجمل محسوب شود، وجود اختلاف در مرجع ضمیر است؛ این سخن بدان معناست که ابهام در مرجع یک ضمیر می‌تواند زمینه‌ساز ابهام در معنای مورد نظر باشد. مفسران در تفسیر برخی آیات به‌خصوص در تعیین مرجع ضمیر اختلاف نظر دارند و اغلب برای تعیین مرجع ضمیر توجیهاات متفاوتی را ذکر می‌کنند.

برای نمونه در آیه: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مَرْجَةٍ مِنْ لِقَائِهِ...» [السجده: ۲۳]؛ علامه طباطبایی ذیل این آیه ضمن ذکر اختلاف نظرهای موجود در خصوص مرجع ضمیر در کلمه «لِقَائِهِ» اضافه می‌کنند که مفسرین در معنای این کلمه هم تضارب آراء دارند (رک: آلوسی، ۱۳۷/۲۱؛ فخر رازی، ۱۸۶/۲۵؛ زمخشری، ۵۱۶/۳).

توضیح علامه در این خصوص با به‌کاربردن روش تطبیقی و ارائه آراء متفاوت درباره معنا و ضمیر کلمه «لِقَائِهِ» به نوعی یک اعلان است تا مخاطب بداند که با مصداق دیگری از اجمال روبرو شده‌است. ایشان توضیح می‌دهند که «آنچه به نظر ما می‌رسد-و الله أعلم- این است که می‌گوییم ممکن است ضمیر «لِقَائِهِ» به خدای تعالی برگردد، و مراد از لقاء خداوند مسئله بعث و قیامت باشد، با این عنایت که روز بعث روزی است که همه در برابر خدا قرار می‌گیرند، درحالی که حجابی بین آنان و بین پروردگارشان نیست. شاهد و مؤید این معنایی که ما برای لقاء بیان کردیم، این است که قبلاً هم در جمله «بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ» گفتگو از لقاء پروردگارشان به میان آمده، و سپس در جمله «نَاكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ»، نیز از سرافکنندگی کفار در برابر پروردگارشان که آن نیز در معنای «لقاء» است، سخن گفته شده‌است. در نتیجه معنای آیه شریفه این می‌شود که: ما به موسی هم کتاب دادیم همان‌طور که به تو دادیم، پس تو درباره مسئله بعث که قرآن از آن سخن می‌گوید در شک مباش که این شک مستلزم شک در قرآن است و این تأیید حقایق قرآن به وسیله نزول تورات تنها در این آیه نیامده، بلکه در چند جا از قرآن خاطر نشان شده، و نیز مؤید این معنا جمله بعد است که می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يُهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا...»، ممکن هم هست مراد از لقاء خداوند، دل بردن از هر چیز به سوی خدای تعالی باشد، هنگام وحی قرآن، و یا بعضی از آن. هم چنان که از روایات نیز این معنا استفاده می‌شود، و بنابراین در آیه شریفه به صدر سوره برگشت شده که می‌فرمود: «تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، و ذیل آیه بعد که می‌فرماید: «وَكَاثِبُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ»، بیشتر این وجه را تأیید می‌کند، چون در آن می‌فرماید: آنان که پیشوایان هدایت بودند به آیات ما یقین داشتند، پس تو هم با شک در مسئله قیامت، در قرآن شک مکن، (و به‌هر حال خدا داناتر است) «(طباطبایی، ۲۶۵/۱۶). تلاش‌های علامه برای استدلال در فهم معانی متنوع با استناد به آیات پیشینی و پسینی محل اجمال، در واقع تلاش‌هایی است که برای رفع اجمال انجام می‌دهد؛ لذا علامه اگرچه در عمل به دلیل اختلاف در مرجع ضمیر، آیه را مجمل دانسته و سعی در رفع اجمال آن دارد و صرفاً به نقل مبین‌های گوناگون پرداخته‌است.

افزون بر آنچه ذکر شد، تکرار همین اسلوب از سوی علامه در آیات ۱۰۲ سوره بقره و ۷۵ سوره آل عمران و ۱۵۹ سوره نساء و آیاتی دیگر، بدان معناست که علامه به مسئله اختلاف در مرجع ضمیر به‌عنوان یکی از اسباب اجمال توجه دارد و برای رفع ابهام پیش‌آمده تلاش کرده و توضیحاتی را ارائه نموده و برای رفع ابهام از آیاتی دیگر به‌عنوان مبین استفاده کرده‌است؛ اما چنان که اشاره شد، ایشان به‌صورت شفاف به مجمل بودن آیه تصریح ندارند. روش علامه در عین رفع ابهام از آنچه عملاً آن‌را

مجمّل تشخیص داده‌اند، مؤید یک ویژگی دیگری است و آن تکیه بر تفسیر قرآن با قرآن، در راستای رفع اجمال و ابهام موجود در آیات می‌باشد.

۲-۴. عطف و استیناف

وجود اختلاف نظر در عطف و استیناف یکی دیگر از عوامل اجمال است؛ بدین معنا که «واو» می‌تواند در ابتدای جمله‌ای عاطفه باشد و کلام را به ماقبل خود اتصال دهد یا اینکه استینافیه باشد و جمله حاضر به ماقبل خود اتصال معنایی نداشته باشد. این اختلاف نظر سبب ایجاد ابهام و اجمال در مفهوم آیه می‌شود و نیازمند آن است که با بهره بردن از مبین‌ها، آیه از اجمال خارج شود.

بررسی روش علامه نشانگر آن است که علامه در این خصوص نیز قائل به اجمال بوده و سعی در ابهام‌زدایی دارد. ایشان ذیل آیه «وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُوا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ...» [الحشر: ۹] می‌فرماید: «بعضی از مفسرین گفته‌اند «واو» در این آیه استیناف است و این آیه مطلبی جدید را بیان می‌کند (ابی السعود، ۱۹۸۳، ۲۲۸/۸)؛ بنابراین جمله «الَّذِينَ تَبَوَّؤُوا الدَّارَ» مبتدا و خبر آن جمله «یحبون» است. بعضی از مفسرین احتمال داده‌اند که «ایمان»، عطف بر کلمه «دار» نیست، بلکه عطف باشد بر مسئله «تبوء الدار» و فعلی که عامل در آن است حذف شده باشد و تقدیر آیه چنین باشد: «وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُوا الدَّارَ وَ آثَرُوا الْإِيمَانَ» (طبرسی، ۲۶۲/۹). بعضی دیگر گفته‌اند: جمله «وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُوا...» عطف است بر کلمه «مهاجرین» (الوسی، ۵۱/۲۸). علامه در ادامه بیان می‌کنند که از نظر ما هم مناسب‌تر آن است که جمله «وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُوا...» و همچنین جمله بعدی را که می‌فرماید: «وَ الَّذِينَ جَاؤُوا مِنْ بَعْدِهِمْ» عطف بر کلمه «مهاجرین» بگیریم، نه استیناف، برای اینکه کلمه «للفقراء» بیان مصادیق سهم سبیل الله است. روایتی که می‌فرماید: «به سه نفر از انصار سهم داد»، همان‌طور که بیان شد خود مؤید این نظریه است، برای اینکه اگر سهیم در فیء تنها مهاجرین بودند و بس، به سه نفر از انصار سهم نمی‌داد، و اگر فقرای انصار هم مانند مهاجرین سهم می‌بردند، با در نظر گرفتن اینکه به شهادت تاریخ بسیاری از انصار فقیر بودند باید به همه فقرای انصار سهم می‌داد، نه فقط به سه نفر، و همان‌طور که دیدیم به‌تمامی مهاجرین سهم داد؛ خلاصه کلام این شد که اولاً اختیار فیء به رسول خدا (ص) سپرده شد، و در ثانی ذکر مهاجرین صرفاً به‌منظور بیان مصداق بوده، نه اینکه مهاجرین سهم داشته‌اند، و ثالثاً جمله «وَ الَّذِينَ...» عطف به ماقبل است، و جمله‌ای جدید نیست» (طباطبایی، ۲۰۶/۱۹). چنان‌که ملاحظه می‌شود علامه به روش پیشین، نظرات متفاوت را به‌صورت تطبیقی بیان می‌کند که حاکی از تأیید اجمال در آیه به‌دلیل اختلاف نظر در خصوص «واو» در ابتدای آیه است، سپس با عنایت به اینکه اختلاف در نوع «واو» یکی از اسباب اجمال است و سبب حدوث ابهام در آیه شده است؛ درصدد رفع اجمال آیه برآمده و ضمن بیان مبین‌هایی، تلاش می‌کند از آیه رفع اجمال نماید.

افزون بر این آیه، علامه طباطبایی در آیات ۱۲۷ سوره طه و ۹ سوره حشر و ۱۵۳ سوره انعام و آیه ۷ سوره آل عمران و نیز آیاتی دیگر، با تذکر اختلافات موجود، آیاتی که متکی بر جایگاه نحوی «واو» در عطف یا استیناف بودن آن است، تلاش می‌نماید تا با بیان دلایلی به رفع ابهام از آیه بپردازد که این امر خود گواه روشنی است از استنباط علامه بر اینکه آیه را به واسطه نقش نحوی «واو» مجمل دانسته و درصدد رفع ابهام آن با استفاده از سایر آیات و یا روایات به‌عنوان مبین برآمده است. باید توجه داشت که علامه همچون موارد پیشین در راستای رفع ابهام از مجمل، در عمل پیگیری می‌کند؛ یعنی ایشان در زمان وجود مشترک لفظی و اختلاف در مرجع ضمیر، و نیز اختلاف دیدگاه در عطف یا استینافیه بودن واو، عملکردی مشابه دارند.

۲-۵. غرابت لفظ

لفظ غریب، چنان‌که از معنای ظاهری آن پیداست لفظی است که به دلیل قلت استعمال، دچار ابهام در معنا شود. علامه ذیل بحث در خصوص آیات متشابه به نکته‌ای مهم در باب غرابت لفظ اشاره می‌کند: «تشابه، نظیر غرابت و اجمال نیست که مربوط به ابهام در لفظ باشد و نیز مربوط به ابهام، در مجموع لفظ و معنا هم نیست» (طباطبایی، ۲۳/۳). ایشان در ادامه می‌افزاید: «پیروی از لفظ غریب بدون مراجعه به کتاب‌های لغت، عملی مخالف با طریقه اهل هر زبان است و قریحه هیچ اهل زبانی اجازه چنین کاری را نمی‌دهد» (طباطبایی، ۱۷/۳). در این گفتار علامه، غرابت و اجمال با ابهام لفظ معرفی شده و در نزد وی این دو اصطلاح در یک ردیف قرار گرفته‌اند.

برای نمونه، علامه در مواجهه با کلمه «عضل» در عبارت «و لا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا...» می‌فرماید: «این واژه به معنای منع و تنگ‌گرفتن و سخت‌گیری است. منظور از این عضل، غیر عضل از ازدواج برای خوردن مال او به‌عنوان ارث است، برای اینکه دنبال آیه فرموده: «لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ» و آنان را از هیچ مقداری که به ایشان داده‌اید، محروم نکنید، پس این جمله دلالت می‌کند بر اینکه مراد از عضل نامبرده، ندادن مهریه‌ای است که مرد باید به زن بپردازد، نه خوردن مال او از طریقی غیر طریقی مهر. و سخن کوتاه اینکه آیه شریفه می‌خواهد نهی کند از وراثت اموال زنان با اینکه خودشان راضی نیستند، نه وراثت خود زنان!» (طباطبایی، ۲۵۵/۴).

چنان‌که ملاحظه می‌شود علامه در مواجهه با فعل «لا تعضلوهن» با استناد به ادامه آیه، درصدد رفع ابهام از معنای کلمه پیشینی «عضل» برآمده است. نکته‌ای که می‌توان به عنوان معرفی متد و روش علامه بر آن صحنه گذاشت این است که ایشان همانند سایر موارد پیش گفته، در راستای رفع ابهام از آیه، صرفاً به واسطه غریب بودن فعل «تعضلوهن» - از مسیر پیشین تبعیت نموده و با بهره‌بردن از آیات دیگر به عنوان مبین، از مفهوم آیه ابهام‌زدایی کرده است. چنان‌که ملاحظه می‌شود علامه در خصوص آیات مجمل همانند موارد پیشین، عملکردی مشابه دارند.

شیوه مواجهه ایشان با واژگان غریب مانند مثال فوق، دقیقاً در آیات دیگری همچون آیه ۳۶ سوره بقره و نیز آیه ۱۶۲ سوره صافات قابل مشاهده است.

۲-۶. تقدیم و تأخیر

تقدیم ماحقه التأخیر و یا تأخیر ماحقه التقدیم، معنای کلام را با ابهام و پیچیدگی مواجه می‌کند و کلام را با نوعی از اجمال آغشته می‌کند.

به نظر می‌رسد علامه به این موضوع نیز به مثابه مسئله‌ای که ایجاد ابهام می‌کند، عنایت دارند. برای نمونه در آیه «قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ وَ أَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ» [الحجر: ۶۳ و ۶۴]، چنین مسئله‌ای مورد توجه ایشان واقع شده است. ایشان در خصوص این آیه چنین توضیح می‌دهند:

«در این آیات تقدیم و تأخیر رخ داده است؛ البته تقدیم و تأخیر که می‌گوییم منظورمان این نیست که اختلالی در ترتیب نزولی آن در هنگام تألیف آن به وجود آمده باشد، بدین معنی که آیه‌ای که در هنگام نزول مؤخر بوده، مقدم و بالعکس شده باشد؛ بلکه منظورمان این است که خدای تعالی گوشه‌هایی از داستان لوط را در غیر آن محلی که ترتیب طبیعی اقتضاء می‌نماید و داستان‌سرایی ایجاب می‌کند، ذکر فرموده و این به خاطر نکته‌ای است که فهماندن آن ایجاب می‌کند. حقیقت تقدیم و تأخیر این است که داستان لوط مشتمل بر چهار فصل است که در این سوره، فصل سوم بین فصل اول و دوم قرار گرفته، یعنی آیه «وَ جَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ» مؤخر شده تا آخر آن! یعنی جمله «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ»، باید متصل به اول فصل دوم بشود که فرموده: «فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ»، تا در نتیجه، غرضی که در استشهاد به داستان در میان بوده مجسم گشته، به بهترین وجه روشن شود» (طباطبایی، ۱۸۳/۱۲).

چنان‌که ملاحظه می‌شود علامه وجود تقدیم و تأخیر را دلیل بروز اجمال در مفهوم آیات می‌دانند و برای رفع این ابهام از استناد به سایر آیات که نوعی ابهام‌زدایی به حساب می‌آید، دریغ نمی‌ورزند و باز در این مورد نیز به روش قبلی خود؛ بدون آنکه به مجمل بودن آیه اشاره نمایند، به رفع ابهام مبادرت می‌ورزند و این همان روشی است که در سایر اسباب اجمال نیز دیده شده است. ایشان در بسیاری از آیاتی که تقدیم و تأخیر در آن‌ها رخ داده است از جمله آیه ۵ سوره توبه، آیه ۲۴ سوره یوسف، آیه ۱ سوره کهف و نیز آیاتی دیگر، اگرچه که در عمل درصد رفع اجمال از آیات مذکورند، به مجمل بودن آیه و نیز بهره‌بردن از سایر آیات به‌عنوان مبین نپرداخته‌اند.

۲-۷. قلب منقول در ساختار یک واژه

قلب منقول یکی از عواملی است که ایجاد اجمال کرده و انتقال معنای عبارت را با ابهام روبه‌رو می‌کند. علامه طباطبایی در تفسیر خود به این عامل به‌عنوان یکی از عوامل ابهام‌زا دقت دارند. برای نمونه در

آیه «وَأَطْوَرَ سِنِينَ» [التین: ۹]، در کلمه «سنین» قلب اتفاق افتاده است. این کلمه در اصل «سیناء» بوده است. «سینین» را بعضی جمع «سینه» به معنی «درخت» دانسته‌اند، و با توجه به اینکه «طور» به معنی «کوه» است مفهوم آن کوه پر درخت می‌شود، بعضی نیز گفته‌اند: «سینین» اسم زمینی است که آن کوه بر آن قرار دارد. واژه «سینین» بر وزن «فعلیل» به کسر فاء و سکون عین به معنای مبارک است (صافی، ۳۶۱/۳۰). بعضی نیز گفته‌اند «سینین» به معنی پر برکت و زیبا و لغتی به زبان اهل حبشه است (الوسی، ۱۷۳/۳۰). برخی دیگر نیز معتقدند که این واژه سریانی است (مدرسی، ۲۰۵/۱۸). گروهی دیگر نیز اصل این واژه را نبطی دانسته‌اند (سبزواری، ۳۸۶/۷).

چنان‌که ملاحظه می‌شود در خصوص این مورد نیز همان روش پیشینی را استفاده کرده‌اند که در مورد مجمل‌های دیگر به کار می‌بردند. یعنی همچنان بی‌آنکه به مجمل بودن آیه اشاره کنند صرفاً بیان می‌دارند که «طور سینین» کوهی است که در آن خدای تعالی با موسی بن عمران تکلم کرد، که «طور سیناء» هم نامیده می‌شود (طباطبایی، ۳۱۹/۲۰). این شیوه مواجهه همان شیوه‌ای است که در سایر اسباب و عوامل اجمال نیز پیش‌تر ملاحظه گردید. از این مقوله می‌توان به آیه ۳۵ سوره آل عمران اشاره کرد. مرحوم علامه ذیل این آیه به بحث قلب منقول بودن «آل ابراهیم» می‌پردازند.

نتایج

چنان‌که با بررسی نمونه‌ها و الگوهای بازخوردی علامه در موارد مشابه مشاهده گردید که علامه اغلب، ذیل تفسیر آیات به بحث مجمل و مبین تصریح ندارند، در حالی که عملاً آن‌ها در ذیل چنین صورت‌بندی و طبقه‌بندی می‌نمایند و با استفاده از انواع مبین‌ها درصدد برطرف کردن ابهام موجود در آیه بر می‌آیند.

ذکر یک نکته - اگرچه مطابق شیوه نگارش مقالات علمی نیست - ضروری است و آن اینکه ممکن است عدم تصریح ایشان به مسئله مجمل و مبین به شیوه تفسیری علامه نیز ارتباط داشته باشد. بدین معنا که به دلیل روش علامه در تفسیر قرآن که به شیوه «تفسیر قرآن به قرآن» شهرت یافته است، علی‌رغم معرفی آیات دارای ابهام و اجمال با روش ارائه نظرات مختلف درباره ابهام مورد نظر، اقدام به تبیین آیات مجمل با استفاده از روش تبیین آیه به وسیله آیات دیگر و به کارگیری قرائن دیگر می‌کنند، بی‌آنکه توضیح مصرحی در خصوص عملیات صورت گرفته، در المیزان ارائه فرمایند. افزون بر این شایان توجه است که مرحوم علامه معتقد هستند که در سه‌گونه از آیات شامل آیات الاحکام و آیات قصص و نیز آیات معاد برای تبیین مجملات احتمالی ناگزیر از مراجعه به روایات هستیم. در این راستا از رهیافت بررسی نمونه‌های گوناگون، پژوهش حاضر دستاوردهای زیر را به دنبال داشته است بدین ترتیب که علامه طباطبایی:

۱. اسبابی را که موجب ابهام در متن قرآن می‌شود، به صورت تفصیلی معرفی می‌نماید که همان اسباب اجمال می‌باشد.
۲. در مواجهه با آیات مجمل، تلاش موسعی در مسیر رفع ابهام انجام داده‌اند.
۳. در مسیر رفع ابهام نیز دارای الگو و سبک منحصر به فرد خود در به کارگیری آیات مبین هستند که تعدد و تکرار این روش مؤید این ادعاست.
۴. در بسیاری از موارد تصریحی به مسئله «مجمّل» بودن آیات نداشته‌اند.
۵. به نظر می‌رسد روش ایشان مبنی بر عدم تصریح به مجملیت آیه و نیز تلاش هم‌زمان برای رفع اجمال از آیه، شیوه‌ای منحصر به فرد و مخصوص ایشان است.

منابع

- ابن جوزی، عبد الرحمان بن علی؛ فنون الأفتان فی عجائب القرآن؛ بیروت؛ مؤسسه الكتب الثقافية؛ ۱۴۲۲ق.
- ابن درید، محمد بن حسین؛ جمهرة اللغة؛ بیروت؛ دارالعلم للملایین؛ ۱۹۸۸م.
- ابن سیده، علی بن اسماعیل؛ المحکم و المحيط الأعظم؛ بیروت؛ دار الكتب العلمية؛ ۱۴۲۱ق.
- ابن فارس بن زکریا، ابو الحسین؛ معجم مقاییس اللغة؛ عبد السلام محمد هارون؛ قم؛ انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم؛ ۱۴۰۴ق.
- _____، مجمل اللغة؛ بیروت؛ مؤسسه الرسالة؛ ۱۴۰۶ق.
- الجوزیه، ابن قییم؛ الامثال فی القرآن؛ مکتبه الصحابه؛ بی جا؛ ۱۴۰۶ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ مصحح احمد فارس؛ لبنان؛ دارالفکر؛ ۱۴۱۴ق.
- ابوالبقاء، ایوب بن موسی؛ الکلیات؛ مصر؛ المطبعة العامرة؛ ۱۲۸۷ق.
- أبی سعود، محمد بن محمد؛ تفسیر أبی سعود؛ بیروت؛ دار إحياء التراث العربی؛ ۱۹۸۳م.
- أزهري، محمد بن احمد؛ تهذيب اللغة؛ بیروت؛ دار إحياء التراث العربی؛ ۱۴۲۱ق.
- اوسی، علی رمضان؛ روش علامه طباطبای در تفسیر؛ مترجم: حسین میرجلیلی؛ تهران؛ سازمان تبلیغات؛ ۱۳۸۱ش.
- ألوسی، سید محمود؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن؛ بیروت؛ دار الكتب العلمية؛ ۱۴۱۵ق.
- باقلانی، ابوبکر؛ نکت الانتصار لنقل القرآن؛ اسکندریه؛ منشأة المعارف؛ بی تا.
- جوهری، اسماعیل بن حماد؛ الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه؛ قاهره؛ ۱۴۷۶ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات فی ألفاظ القرآن؛ مصحح: صفوان عدنان؛ لبنان؛ دارالعلم؛ ۱۴۱۲ق.
- زبیدی، سید محمد مرتضی حسینی؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛ محقق / مصحح: علی شیری؛ بیروت؛ دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع؛ ۱۴۱۴ق.
- زمخشري، محمود بن عمر؛ أساس البلاغة؛ بیروت؛ دار صادر؛ ۱۹۷۹م.
- سبزواری، محمد؛ الجدید فی تفسیر القرآن المجید؛ بیروت؛ دارالتعارف للمطبوعات؛ ۱۴۰۶ق.
- سید مرتضی، علی بن حسین؛ الموضح عن جهة اعجاز القرآن؛ مشهد؛ آستان قدس؛ ۱۳۸۲ش.
- سیوطی، جلال الدین؛ المزهرة فی علوم اللغة و أنواعها؛ دار إحياء الكتب العربية؛ بی جا؛ بی تا.
- _____، الاتقان فی علوم القرآن؛ بیروت؛ دار الكتاب العربی؛ ۱۴۲۱ق.
- صاحب بن عباد؛ المحيط فی اللغة؛ بیروت؛ عالم الكتاب؛ ۱۴۱۴ق.
- صافی، محمود؛ الجدول فی اعراب القرآن و صرفه؛ دمشق دار الرشید؛ ۱۴۱۸.

طباطبائی، سید محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ قم؛ دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه؛ ۱۴۱۷ق.

طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ تهران؛ انتشارات ناصر خسرو؛ ۱۳۷۲ش.
طریحی، فخر الدین؛ مجمع البحرین؛ مصحح: سید احمد حسینی؛ تهران؛ کتابفروشی مرتضوی؛ ۱۴۱۶ق.

علوی مهر، حسین؛ روش‌ها و گرایش‌های تفسیری؛ تهران؛ اسوه؛ ۱۳۸۱ش.
فخررازی، ابو عبدالله محمد بن عمر فخرالدین؛ مفاتیح الغیب؛ بیروت؛ دار احیاء التراث العربی؛ ۱۴۲۰ق.

فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین؛ قم؛ نشر هجرت؛ ۱۴۱۰ق.
فیروزآبادی، محمد بن یعقوب؛ القاموس المحیط؛ بیروت؛ دار الکتب العلمیه؛ ۱۴۱۵ق.
القیومی، احمد بن محمد مقرئ؛ المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی؛ قم؛ منشورات دار الرضی؛ بی تا.

مؤدب، سیدرضا؛ روش‌های تفسیر قرآن؛ تهران؛ سمت؛ ۱۳۹۳ش.
مدرسی، محمدتقی؛ من هدی القرآن؛ تهران؛ دار محبی الحسین؛ ۱۴۱۹ق.